



درس هفتم بوی بهشت

هدیه های آسمانی
پایه سوم دبستان

مادری پیر و ناتوان داشت.
با پولی که از راه چوپانی به دست می آورد، زندگی خود و مادرش را
اداره می کرد.

مدتی بود که چیزی، فکر اویس را به خود مشغول کرده بود.
دوستانش که از مدینه آمده بودند، می گفتند محمد انسان بزرگی
است. او مهربان ترین کسی است که تاکنون دیده اند!
اویس به پیامبر خدا عشق می ورزید
و آرزو داشت برای یکبار هم که شده او را ببیند.

اما اویس چگونه می توانست به آرزوی خود برسد؟! او که نمی توانست مادرش را
تنها بگذارد!

روزی تصمیم گرفت برای دیدار پیامبر به شهر مدینه سفر کند.
اویس چوبدستی خود را برداشت، شترها را جمع کرد و به سوی شهر به راه افتاد.
وقتی به خانه رسید، مثل همیشه با مهربانی به مادر سلام کرد، کارهای خانه را
انجام داد و با ادب کنار مادر نشست.
سپس ماجرای تصمیم خود را تعریف کرد.





مادر اویس که علاقه ی شدید او را دید، گفت:
پسرم، می دانی که من جز تو کسی را ندارم و به مراقبت تو نیاز
دارم. برو! اما بیشتر از نصف روز در مدینه نمان
اویس با اولین کاروانی که به مدینه می رفت، خود را به شهر پیامبر
رساند. او که برای دیدار رسول خدا لحظه شماری می کرد، خیلی زود
سراغ خانه ی پیامبر را گرفت.

جلوی خانه ی پیامبر ایستاد و در زد. کسی در را باز کرد و گفت:
رسول خدا به بیرون از شهر رفته است و معلوم نیست کی بازگردد.
سپس کمی در شهر قدم زد و نزدیکی های ظهر دوباره به خانه ی
پیامبر

خدا رفت. با نگرانی در زد. مرد در را باز کرد و همان جواب قبلی را
داد.

ناراحتی اویس بیشتر شد.
مرد از او پرسید: «تو کیستی؟».



گفت: اویس هستم، شتربانی از یمن
اویس به یاد قولی افتاد که به مادرش داده بود. بیشتر از
نصف روز نمی توانست در مدینه بماند،
اگر چه رسول خدا را ندیده بود. برای همین در حالی که
حسرت دیدار پیامبر را به دل داشت، با ناراحتی به یمن
بازگشت.

* * *

عصر آن روز، وقتی پیامبر به خانه آمد، فرمود: بوی بهشت
را احساس می کنم. چه کسی به اینجا آمده است؟
خدمتگذار گفت: شتربانی به نام اویس، از یمن
پیامبر خدا فرمودند: خداوند به سبب احترام اویس به
مادرش، او را خیلی دوست دارد



فکر می کنم

اویس آن قدر به مادرش احترام می گذاشت که...

هر کاری می کرد تا مادرش راضی و خشنود باشد و به احترام حرف
مادرش از دیدار با پیامبر گذشت.





گفت و گو کنیم

اگر من به جای اویس بودم، چه می کردم؟

من هم به قولی که به پدر و مادرم داده بودم عمل میکردم زیرا
احترام به پدر و مادر واجب است.



دوست دارم

وقتی به پدر و مادر قول می دهیم.....

به آن عمل می کنیم و آن ها را خوشحال نمایم



بیندیشیم

وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

با پدر و مادر خود به خوبی سخن بگو.

سوره ی اسرا، آیه ی ۲۳

این عبارت قرآنی را بخوانید. چگونه می توانیم به این آیه عمل کنیم؟

احترام به پدر و مادر و رسیدگی به آنها از دستورات خدا در قران می باشد.

بین و بگو

من هم می‌خواهم به پدر و مادر خود نیکی کنم. برای این کار می‌توانم ...



*با آن‌ها با احترام برخورد می‌کنم
*وقتی بیمار هستند از آنها پرستاری می‌کنم
*درس می‌خوانم و با کسب نمرات عالی آنها را خوشحال می‌کنم
*در خرید خانه به مادر کمک می‌کنم

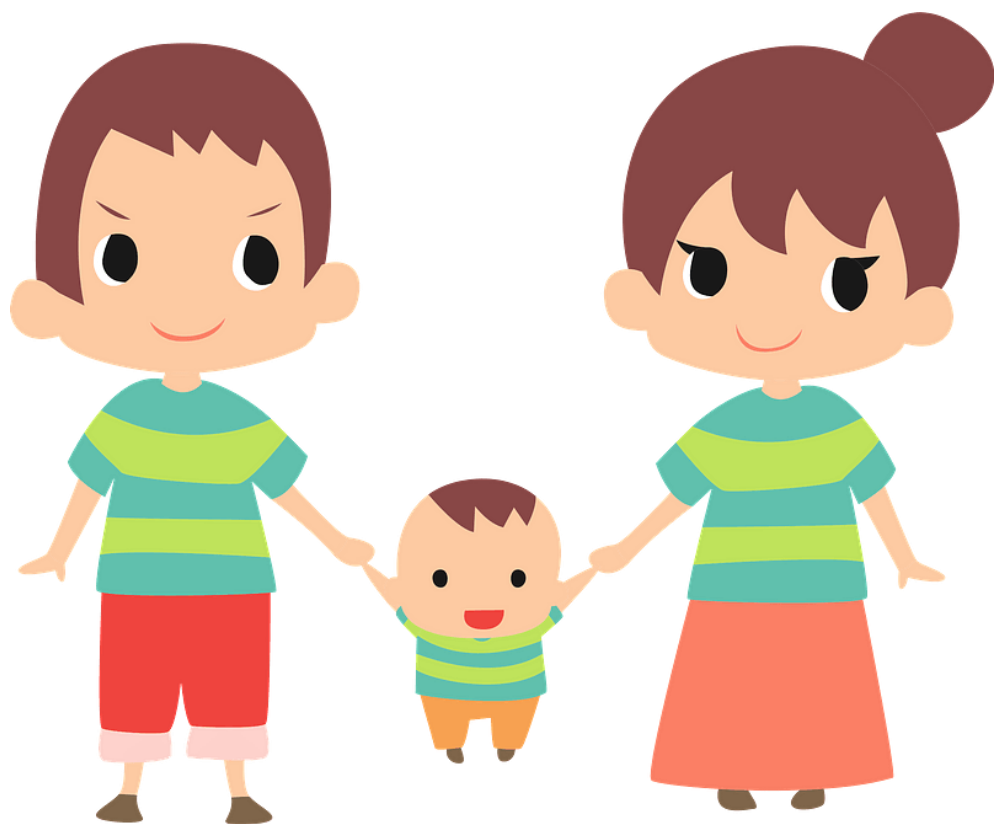
کامل کنید

حرف اول پاسخ‌های زیر را به هم بچسبان و جمله را کامل کن. سپس درباره‌ی آن با دوستان خود گفت‌وگو کن.

- ۱- خواندن نماز در آنجا و به صورت جماعت پاداش زیادی دارد: **مسجد**
- ۲- زندگی همه‌ی موجودات زنده به آن بستگی دارد: **آب**
- ۳- در قنوت نماز می‌خوانیم: **دعا**
- ۴- در ماه رمضان می‌گیریم: **روزه**
- ۵- پیامبری که آتش برایش گلستان شد: **ابراهیم**
- ۶- ستون دین است که هر روز پنج بار می‌خوانیم: **نماز**

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود :
«بهشت، زیر پای **مادران** است.»

با هم بخوانیم



مصطفی رحماندوست

گفتم چشم

مادرم گفت بیا گفتم چشم
کوش کردم همه را گفتم چشم
خنده بر روی پدر آوردم
تا توانستم خوبی کردم
مادرم گفت از او بهتر نیست
پسرم، از تو خدا هم راضی است

پدرم گفت برو گفتم چشم
هرچه گفتند به من با لجنه
مادرم شاد شد از رفتارم
با پدر مادر خود در هر حال
پدرم گفت تو خوبی پسرم
آسمان خنده به رویم زد و گفت

با خانواده

یکی از پیام های قرآنی درباره ی پدر و مادر را که در سال های گذشته یاد گرفتید، بنویسید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.

و بالوالدین احسانا
به پدر و مادر خود نیکی کنید



درس هفتم

چگونه به پدر و مادر خود نیکی می کنید؟

چرا پیامبر فرمودند که ، خداوند اوپس را بسیار دوست داشت؟

خداوند تمام کسانی را که به و احترام میگذارند دوست دارد.

یکی از راه های احترام به پدر و مادر این است که

.....